

به نام پروردگار مهربان

فارسی دهم

آموزش به سبک لقمه

سعید همایونفر

مدیر و ناظر علمی گروه ادبیات فارسی : شهریار قبادی



مهروماه

مقدمه

گاهی پیش می‌آید که لقمه خیلی مزه می‌دهد و با این‌که غذا خوردی و سیری ولی نمی‌تونی از اون بگذری، این لقمه یه چیز دیگه‌اس، حال و هوای دیگه‌ای داره و انگار که دوباره جون گرفتی، به قول مولوی:

«من مستِ ابد باشم و نی مست ز باغ و زر

من لقمهٔ جان نوشم نی لقمهٔ ترخینه»

در این کتاب (این لقمه)، هر درس با یه پیام لقمه‌ای درس (حرفِ اصلیِ درس) شروع میشه و می‌فهمی که مطلب اصلی هر درس چیه و ...، درس‌ها در سه قلمرو زبانی، ادبی و فکری با آموزش لقمه‌ای متناسب با هر درس ادامه پیدا میکنه. میتونی هر درس رو در چند دقیقه خوب بفهمی. یه نکته هم بدویند از «گنج حکمت» و «روان خوانی» و «شعر خوانی» در امتحانات ترم، پرسشی طرح نمیشه.

کتاب لقمه، مقدمهٔ خوبییه برای آموزش‌هایی که در قالب پرسش‌های گزینه‌دار در کتاب‌های بعدی دنبال کنی؛ ولی با این لقمه، خیالت راحت‌تره که میدونی و می‌فهمی که موضوع از چه قراره و گام‌های آغازینت درست برداشته شدن یعنی نور این «لقمهٔ جان» به تو رسیده و میتونی این لقمه رو بارها و بارها بخوری و باز به قول مولوی:

«هر که در وی لقمه شد نور جلال

هر چه خواهد تا خورد او را حلال»

سپاس‌گزاری

از همه عزیزانی که در شکل‌گیری این کتاب بنده را همراهی کردند، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم:

- مدیریت محترم انتشارات جناب آقای احمد اختیاری
- مدیریت شورای تألیف آقای محمدحسین انوشه
- مدیر گروه ادبیات آقای شهریار قبادی که در ارائه ساختار کلی و بازبینی نهایی کتاب سنگ تمام گذاشتند.
- مدیر اجرایی دروس عمومی سرکار خانم سمیه حیدری که برای تهیه و چاپ کتاب زحمات زیادی متحمل شدند. هم‌چنین ویراستاران پر تلاش: خانم‌ها آنیتا ملالی، یوکابد کریمی و آقای امیرحسین حیدری
- در پایان به‌صورت ویژه از زحمات گروه تولید سرکار خانم سمیه جباری (مدیر تولید)، و آقایان علیرضا بهستانی (صفحه‌آرا) و محسن کامران‌پور (حروف‌چین) قدردانی می‌کنم.
- هم‌چنین گروه هنری انتشارات، بابت گرافیک کتاب و طراحی‌های صفحات و جلد کتاب.
- امیدوارم از این کتاب بهره کافی را ببرید.

زمستان ۹۶

سعید همایونفر

فهرست

ستایش: به نام پروردگار ۶

فصل ۱ ادبیات تعلیمی ۱۳

فصل ۲ ادبیات سفر و زندگی ۴۷

فصل ۳ ادبیات غنایی ۸۱

فصل ۴ ادبیات پایداری ۱۰۱

فصل ۵ ادبیات انقلاب اسلامی ۱۲۵

فصل ۶ ادبیات حماسی ۱۶۱

فصل ۷ ادبیات داستانی ۱۹۹

فصل ۸ ادبیات جهان ۲۳۱

نیایش: ای خدا ۲۶۴

تاریخ ادبیات جامع ۲۶۸

واژه‌نامه الفبایی ۲۷۱

فصل اوّل

ادیات تعلیمی

درس یکم: چشمه

گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

درس دوم: از آموختن، ننگ‌مدار

روان‌خوانی: خسرو

چشمه

غُلغله زن، چهره نا، تیزپا
 گاه چو تیسری که رود بر هدف
 تاج سر گلبن و صحرا، منم
 بوسه زند بر سر و بردوش من
 ماه بیند رخ خود را به من
 زو بدد بس گهر تابناک
 از نجلی سر به گریبان برد
 باغ ز من صاحب پیرایه شد
 می کند از پرتو من زندگی
 کیست کند با چو منی همسری؟
 رفت وز مبدأ چو کمی گشت دور
 سگمگنی، نادره جوشنده ای
 دیده یه کرده، شده زهره در

① گشت یکی چشمه ز سنگی جدا
 که به دهان، بر زده کف، چون صدف
 گفت: درین معرکه، یکتا منم
 چون بدوم، سزه در آغوش من
 ⑤ چون بگشایم ز سر مو، شگن
 قطره باران که در افتد به خاک
 در بر من، ره چو به پایان برد
 ابر ز من، حال سرمای شد
 گل به همه رنگ و برانگی
 ⑩ در بن این پرده نیلوفرے
 زین نمط آن مست شده از غرور
 دید یکی بحر خروشنده ای
 نعره بر آورده، فلک کرده کر



داده تنش بر تن ساحل، یله

وان همه **هنگامه** دریا بید

خویشتن از حادثه برتر کشد

کز همه شیرین سخنی، گوشش ماند

راست به ماند کی زلزله

۱۵ چشمه کوچک چو به آنجا رسید

خواست کزان **ورطه**، قدم در کشد

لیک چنان **خیره** و خاموش ماند

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)



پیام لقمه‌ای درس اوّل

فردی مغرور از جایگاه ثابت خویش (سنگ / کوه) فاصله می‌گیره و در مسیر با بزرگی (دریا) برخورد می‌کنه و به سکوت و تأمل و تعمق در کارهایش فرو میره. (نفی خودستایی)

قلمرو زبانی

الف واژگان و املا

غلغله‌زن*: شور و غوغاکنان	برازندگی*: شایستگی، لیاقت
گریبان: یقه	پرده نیلوفری*: آسمان لاجوردی
گهر: مخفف گوهر	پیرایه*: زیور
مبدأ: آغاز	تابناک: درخشان
معرکه*: میدان جنگ، در این جا	تیزپا*: شتابنده، سریع
جلوه‌گاه	چهره‌نما: در این جا زلال و شفاف
نادره*: بی‌مانند، بی‌نظیر	حامل: دارنده، حمل‌کننده
نعره: صدای بلند	خجل: شرمسار
نمط*: روش، نوع	خیره*: سرگشته، حیران، فرومانده،
نیلوفری*: صفت نسبی نیلوفر،	لجوج، بیهوده
به رنگ نیلوفر، لاجوردی	خروشنده: دارای خروش
ورطه*: زمین پست، مهلکه،	زهره‌در: وحشتناک
هلاکت	سر به گریبان بردن: کنایه از
همسری: برابری	شرمندگی
هنگامه*: غوغا، جمعیت مردم	سهمگن: ترسناک
یکتا: تنها، یگانه	شکن*: پیچ‌وخم زلف، «بن
یله*: رها، آزاد	مضارع فعل شکستن»



ترکیب‌های املایی

• غلغله‌زن • معركة صدف • آغوش گهر • حامل سرمایه • صاحب
 پیرایه • نمط برازندگی • مبدأ غرور • نادره سهمگن • زهره نعره
 • یله و رها • ورطه هنگامه

دستور

ب

① چشمه‌ای، غلغله‌زن، چهره‌نما،

نهاد

تیزپا از سنگی جدا گشت.

مسند فعل

⑧ ابر حامل سرمایه شد

نهاد مسند فعل

⑫ چشمه (محدوف)، بحر خروشنده را دید

نهاد مفعول فعل

⑮ چشمه (محدوف) همه هنگامه دریا را بدید.

نهاد مفعول فعل

اجزای
جمله

① جمله مرتب شده: چشمه‌ای، غلغله‌زن، چهره‌نما،

تیزپا از سنگی جدا گشت. چنانچه اجزای جمله برای

تأثیر بیشتر کلام، جابه‌جا نوشته بشن تا رساتر و

شیواتر تأثیر بدارن به این گونه، «شیوه بلاغی» می‌گن.

⑨ «می‌کند از پرتومن زندگی» از پرتومن زندگی می‌کند.

تقدم فعل
بر نهاد

⑤ چون شکن را از سر مو بگشایم، ماه رخ خود را

مفعول مفعول

مفعول

به من می‌بیند.

«را» نشانهٔ مفعول است و برای شناخت مفعول، پرسیده می‌شود: **چه کسی را؟ چه کسانی را؟ چه چیزی را؟ چه چیزهایی را؟**

⑦ در بر من ره چوبه پایان برد ← چه چیزی را؟ ره را
مفعول

مفعول

① واژه‌های «غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا» قید هستند و حالت چشمه را بیان می‌کنند. **حذف قید** به مفهوم جمله لطمه‌ای نمی‌زنند. **قید** در شکل عام، **فعل رو بررسی می‌کنند**. قید، انواع مختلف دارد: قید مکان، قید زمان، قید حالت، قید مختص و... .

قید

قلمرو ادبی

بیت ۱: غلغله‌زن ← شور و غوغاکنان /
چهره‌نما ← خودنما و شفاف / تیزپا ← شتابان
بیت ۲: کف بر دهان زدن ← سرمستی / خشم
بیت ۵: شکن از سر مو گشادن ← نشان دادن روی زیبا
بیت ۱۳: دیده‌سیه کرده ← عصبانیت / زهره‌در ← ترسناک
بیت ۱۶: قدم در کشد ← به عقب برگردد

کنایه

بیت ۱: نسبت غوغا کردن و خودنمایی و تیزپایی به چشمه
بیت ۴: سبزه بر سر و دوش من (چشمه) بوسه می‌زند.
بیت ۵: رخ خود (رخ چشمه)، قائل شدن رخ برای چشمه.

تشخیص

بیت ۱۵: هنگامه دریا بدید ← دیدن هنگامه دریا

حس آمیزی

یعنی:



دیدن سر و صدا (هنگامه)

حس بینایی حس شنوایی

به آمیختن دو یا چند حس از حواس پنج‌گانه، «حس آمیزی» می‌گویند مانند:

صدای شنوایی بساواایی (لامسه) لطیف

حس آمیزی

«چشمه» در این درس نماد انسان متکبر و مغرور است. به واژه‌ای که فراتر از معنی اصلی خودش، **نشانه و مظهر** معانی دیگر باشد، نماد می‌گویند.



قاصدک (نماد پیام‌رسانی)



کبوتر (نماد آزادی)

نماد

بیت ۲: چشمه (محدوف) گه به دهان بر زده کف چون
مشبهه وجه‌شبهه ادات تشبیه

صدف/چشمه (محدوف) گاه چو تیری که رود بر هدف
مشبهه به مشبهه ادات تشبیه مشبهه به وجه‌شبهه

بیت ۳: تاج سر گلبن و صحرا منم
مشبهه به مشبهه

بیت ۱۴: دریا (محدوف) راست به مانند یکی زلزله
مشبهه ادات تشبیه مشبهه به

داده تنش بر تن ساحل یله
وجه‌شبهه

تشبیه

قلمرو فکری

بیت اول: چشمه‌ای شور و غوغاکنان که توجه را به خود جلب می‌کرد با سرعت زیاد از سنگی جدا شد و جریان یافت. (خودنمایی و سرعت)

بیت دوم: گاهی آن چشمه مواج و کف‌آلود بود و گاهی به سرعت جاری می‌شد. (سرعت حرکت چشمه)

بیت سوم: با خود گفت: در این هنگامه تنها من مهم هستم و عامل رشد گل و سبزه‌ها منم. (خودستایی)

بیت چهارم: زمانی که روی سبزه‌ها جاری می‌شوم سبزه را آبیاری می‌کنم و آن‌ها نیز سپاسگزار من هستند. (خودستایی)

بیت پنجم: زمانی که صاف و بدون موج می‌شوم، چهره‌ی ماه در وجود من منعکس می‌شود. (خودستایی)

بیت ششم: وقتی باران به زمین می‌بارد گل‌ها و سبزه‌های بسیاری را می‌رویاند. (فروتنی، عامل فخر و عزت است.)

بیت هفتم: زمانی که قطرات باران به من می‌رسند از کوچکی و ناچیزی خود نسبت به من خجالت می‌کشند. (خودستایی)

بیت هشتم: بخار من عامل باران‌زایی ابرها می‌شود و عامل زیبایی باغ و بوستان می‌گردد. (فخر فروشی)

بیت نهم: همه رنگارنگی و زیبایی که گل دارد به دلیل وجود آبیاری من است. (فخر فروشی)

بیت دهم: در این دنیا هیچ موجودی ارزشی معادل و برابر با من را ندارد. (خودبزرگ‌بینی)



بیت یازدهم: آن چشمه‌ای که با اوج غرور هیجان زده شده بود وقتی
مقداری از آن جا دور شد... (غرور و غفلت)

بیت دوازدهم: دریای خروشان و مواجی را دید که در عین
بی‌همتایی، وحشت‌آور بود. (هیبت و عظمت دریا)

بیت سیزدهم: صدای امواج شدید دریا، بینندگان را خیره کرده بود
و آن‌ها را به وحشت می‌انداخت. (هیبت و عظمت دریا)

بیت چهاردهم: دقیقاً مانند زلزله‌ای که همه‌جا را به لرزه درآورد،
امواج خود را به ساحل می‌کوفت. (شکوه و هیبت دریا)

بیت پانزدهم: زمانی که چشمه کوچک به دریا رسید و آن عظمت و
بزرگی امواج را دید. (حیرت و سرگشتگی)

بیت شانزدهم: تصمیم گرفت از آن جایگاه خطر دور شود و خود را از
این حادثه رها سازد. (عقب‌نشینی به خاطر احساس خطر)

بیت هفدهم: اما چنان تحت تأثیر آن وضع قرار گرفت که ساکت
شد و با آن همه شیرین‌زبانی‌ها تنها به صدای امواج گوش می‌داد.
(سکوت همراه حیرت)

آموزش لقمه‌ای

۴ مجاز

برخی از واژه‌ها یک معنای اصلی (حقیقی) و یک یا چند معنای غیراصلی (مجازی) دارند، به معنای غیرحقیقی آن «مجاز» می‌گویند. مانند: به **سرم** افتاد که مطلبی بنویسم! **سر** مجاز از فکر، ذهن بادولت باش گر همه آفاق دشمنند **مجاز از مردم** کاو مرهم است اگر دگران نیش می‌زنند

بیت ۶: قطره باران که درافتد به **خاک**
مجاز از زمین

۵ پیوند وابسته‌ساز

زمانی که دو جمله با حرفی به هم پیوند بخورند و یکی از دو جمله، وابسته دیگری بشود، به آن حرف، «پیوند وابسته‌ساز» می‌گویند. حرف‌هایی مانند چون، که، در حالی که، زمانی که، چنانچه، اگر، در صورتی که، حرف‌های وابسته‌سازن.

بیت ۴: چون بدوم سبزه در آغوش من **وابسته‌ساز** بوسه زند بر سر و بر دوش من **جمله وابسته**

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

خلاصه دانش

گنج حکمت

- ① دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای **تحصیل** علم، چوپانی می کنی؟
- ② چوپان در جواب گفت: آنچه خلاصه دانش هاست، یاد گرفته‌ام.
- ③ دانشمند گفت: خلاصه دانش‌ها چیست؟
- ④ چوپان گفت: پنج چیز است:
تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم.
تا **مال حلال** تمام نشده، حرام نخورم.
تا از **عیب** و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.
تا **روزی** خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.
تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از **هوای نفس** و شیطان غافل نباشم.
- ⑤ دانشمند گفت: **حقاً** که تمام علم را دریافته‌ای. هر کس این پنج **خصلت** را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.

داستان‌های صاحب‌دلان، به کوشش **محمدی اشتهاردی**



قلمرو زبانی



الف واژگان و املا

تحصیل: فراگیری	مال حرام: مال با اشکال شرعی
حقاً: به حق	مال حلال: مال بدون اشکال شرعی
خصلت: خلق، ویژگی رفتاری	هوای نفس: هوس و خواهش نفس
روزی: رزق، نعمت	
عیب: نقص	

ترکیب‌های املائی

- تحصیل حلال • دروغ و حرام • هوای نفس • شیطان غافل
- خصلت حکمت • حقاً

دستور

ب

- تحصیل علم • خلاصه دانش • مال حلال • عیب
- مردم • گناه خود • روزی خدا • هوای نفس • هوای
- شیطان • آب حقیقت • حقیقت علم • حقیقت حکمت

ترکیب
اضافی

قلمرو ادبی

به در خانه دیگری نروم ← گدایی و ابراز نیاز /
سیراب شدن ← بهره بردن

کنایه

آب حقیقت علم و حکمت (مشبهه: حقیقت / مشبهه به: آب)

تشبیه

راست ≠ دروغ / حلال ≠ حرام

تضاد

تحصیل، دانش / عیب، گناه، هوای نفس، شیطان،
غافل / علم، حکمت، حقیقت / آب، سیراب

تناسب

قلمرو فکری

بند اول: پرسش دانشمند از چوپان (چرا دانش نمی‌اندوزی به جای چوپانی)

بند دوم: خلاصه دانش‌ها را می‌دانم

بند سوم: آن‌ها چیست؟

بند چهارم: توصیه به راستی، رزق حلال، نکوهش گدایی و نیازمندی

توصیه به زندگی با عزت نفس و پرهیز از هوای نفس

بند پنجم: بهره‌مندی از حقیقت علم و حکمت



درس دوم از آموختن ننگ مدار

- ① تا توانی از نیکی کردن **میاسا** و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمایی و چون نمودی به **خلاف نموده**، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمایی جو فروش نباشی؛ و اندر همه کاری **داد** از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از **داور مستغنی** باشد و اگر غم و شادیت بود، به آنکس گوی که او **تیمار** غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن. و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعلی کودکان باشد.
- ② بدان کوش که به هر **مُحالی**، از حال و **نهاد** خویش **بَنگردی**، که بزرگان به هر حق و باطلی **از جای نشوند**، و هر شادی که باز گشت آن به غم است، آن را شادی **مشمّر**، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.
- ③ رنج هیچ کس **ضایع** مکن و همه کس را **به سزا**، حق شناس باش؛ خاصه **قربت** خویش را؛ چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را **حرمت** دار، ولیکن به ایشان **مولع** مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛ و اگر از بیگانه نا **ایمن** شوی، زود به مقدار نا ایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ **رسته** باشی.

قابوس نامه، **عنصر المعالی کیکاووس**

پیام لقمه‌های درس دوم



متن درس، اخلاقی-تربیتی است و توصیه‌های پدر به پسر است که در کارها عدالت و انصاف را پیشه کن و از ریاکاری بپرهیز و نیکوکار باش و در عین قدرشناسی از دیگران، حسن و عیب آن‌ها را نیز بدان و در همهٔ حالات امیدوار و ثابت قدم باش و از دانش اندوزی فاصله نگیر.

قلمرو زبانی

الف واژگان و املا

از جای نشوند: خشمگین نشوند	ایمن: در امان
بنگردی: برنگردی	به سزا: لایق، درخور
تیمار*: اندیشه، خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد.	حرمت: احترام
داد: عدل، انصاف	داور: قاضی
رسته: رها، به معنی گروه و کرده	ردیف هم هست.
نهاد: سرشت	ضایع*: تباه، تلف
قرابت*: خویشی، خویشاوندی	
مُحال*: غیرممکن، دروغ، بی‌اصل	
مستغنی*: بی‌نیاز	
مشمر: به حساب نیاور	
مولع*: حریص، آزمند، شیفته، بسیار مشتاق	
میاسا: از مصدر آسودن، آسوده	
مباش	
نموده*: آشکار کرده، نشان داده، ارائه	



ترکیب‌های املایی

• میاسا از نیکی • خلاف نموده • داور مستغنی • تیمار غم • مُحال
 خویش • حقّ و باطل • رنج ضایع • حق به سزا • قرابت خاصّه • طاقت
 قبيله • حرمت پیران • حریص و مولع • رسته و رها

دستور

ب

به واژه‌هایی که نوشتار و گفتار یکسان دارن
 «نهاد و نهاد / روان و روان / گور و گور» هم‌چنین
 به واژه‌هایی که نوشتار متفاوت و گفتاری یکسان
 دارن، واژه‌های هم‌آوا می‌گن.
 نمونه ← صفیر و سفیر / ثواب و صواب / قدر و غدر /
 نغز و نقض

واژه‌های
هم‌آوا

به واژه‌هایی که تضاد معنایی دارن، واژه‌های متضاد
 می‌گن. نمونه ← صلح ≠ جنگ / روز ≠ شب / آشتی ≠
 قهر / امیدوار ≠ ناامید / سفید ≠ سیاه
 ② حقّ ≠ باطل / نومیدی ≠ امیدواری

واژه‌های
متضاد

به واژه‌هایی که از یک ریشه هستن، هم‌خانواده
 می‌گن. نمونه ← خواسته، خواهش، خواستار / عبادت،
 عبد، تعبّد / زائر، زیارت، زوّار
 ① نما، نموده

واژه‌های
هم‌خانواده

در زبان فارسی فقط دوم شخص مفرد و جمع، امر داره.
روش ساخت: ب + بن مضارع + شناسه
از مصدر نوشتن: **بنویس، بنویسید**
روش ساخت فعل نهی (امر منفی): **ن + بن مضارع**
+ شناسه
از مصدر نوشتن ← **ننویس، ننویسید**
روش ساخت فعل نهی در متون کهن: **م + بن**
مضارع + شناسه
از مصدر نوشتن ← **منویس، منویسید**
① میاسا، مگو، مدار

فعل امر

قلمرو ادبی

به جمله‌ها و عبارتهای مورد قبول عام و خاص،
ضرب‌المثل می‌گن.
نمونه ← موش به سوراخ نمی‌رفت جارو به دُمش می‌بست /
دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه / کبوتر با کبوتر، باز با
باز / از تو حرکت از خدا برکت / از دماغ فیل افتاده /
آسمان به زمین نمی‌آید / آن را که حساب پاک است
از محاسبه چه باک است / بالای سیاهی رنگی نیست /
برای یک دستمال قیصریه را آتش می‌زند / چیزی که
عوض داره گله نداره / خود کرده را تدبیر نیست / قلم در
کف دشمن است / شتر دیدی ندیدی / شتر در خواب
بیند پنبه‌دانه / شتر سواری و دولادولا / رفت ابروشو
درست کنه چشمش رو کور کرد / سالی که نکوست از
بهارش پیدا است / خواب خرگوشی / دل به دل راه داره

مَثَل
(ضرب
المثل)

بند ۱: گندم‌نمائی جو فروش مباش.

در زندگی روزمره با خانواده، در کلاس، با مردم، رادیو و تلویزیون دقیق باش و ضرب‌المثل‌های بیشتری یاد بگیر و به کار ببر و آگه یادداشتش کنی که دیگه عالیه.

**مَثَل
(ضرب
المثل)**

قلمرو فکری

بند اول: تا می‌توانی نیکی کن و با مردم نیکوکاری انجام بده و برخلاف آنچه خود را نشان داده‌ای عمل نکن.

دارای ظاهر خوب و باطن و عمل بد نباش و هر کس در مورد خود عادلانه قضاوت کند از داوری بی‌نیاز باشد. شادمانی و اندوه خود را پیش دیگران آشکار نکن و نسبت به هر حادثه خوب و بدی زود شاد یا ناراحت نشو زیرا این رفتار کودکان است. (توصیه به نیکوکاری، نفی ریاکاری، توصیه به عدالت و انصاف)

بند دوم: تلاش کن تا در روبه‌رو شدن با کارهای بیهوده و ناممکن، خشمگین نشوی.

هر شادمانی را که نتیجه غم‌انگیز داشته باشد شادی واقعی به شمار نیاید و بدان که هر ناامیدی به امیدواری ختم می‌شود و هر امیدواری ممکن است به ناامیدی ختم شود. (ثابت‌قدم بودن، امیدواری در همه امور و احوال)

بند سوم: تلاش و کوشش هیچ کس را از بین نبرد و در برابر همه کس به ویژه بستگان خودت حق‌شناس باش ولی خود را بیش از حد به آنان وابسته نکن، یادگیری دانش و حقایق را عامل بدنامی به حساب نیاید تا در زندگی بدنام نشوی. (قدرشناسی، عیب و حسن را هم‌زمان دیدن، توصیه به آموختن و دانش‌اندوزی)

آموزش لقمه‌ای

ویژگی نثر

۶

کاربرد واژگان ساده یا دشوار، فارسی یا غیرفارسی بودن واژه، کاربرد دستور امروزی یا تاریخی، جملات کوتاه یا بلند، موزون بودن کلام و ناموزون بودن آن، رسا بودن پیام یا نارسایی آن و ... از ویژگی‌های نثر به شمار می‌آیند. تناسب با هر ویژگی، آن متن را در گروه و زمره آن نوع نثر قرار می‌دهد.

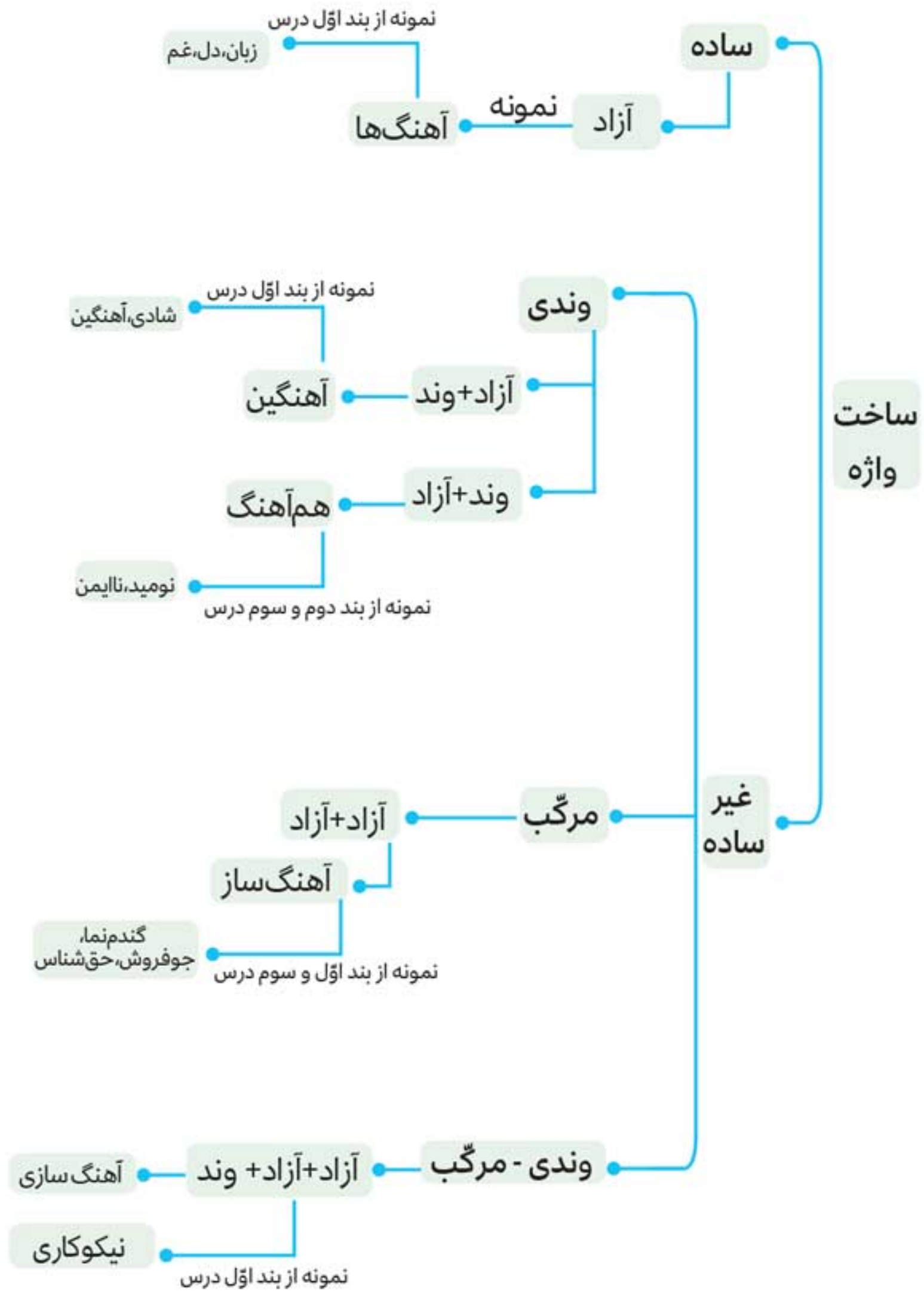
«به صحرا شدم عشق باریده بود و چون مردی که پایش به گل فرو رود به عشق فرو رفتم»

«بایزید بطامی»



ساختمان واژه

۷



خسرو

روان خوانی

- ① از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و **ارتجالاً** انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به **اصطلاح** امروزی‌ها «اجرا می‌کرد» و یک نمره بیست با **مبلغی** آفرین و **احسنت** تحویل می‌گرفت و مثل **شاخ شمشاد** می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!
- ② و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «**تقریر**» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبیان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.
- ③ یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «**عبرت**» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته **مفتولی** و شیشه‌های کلفت **زنگاری**،

درست و حسابی نمی‌دید و **ملفت** نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

④ **باری**، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد: «**دی** که از دبستان به **سرای** می‌شدم، در **کنج** خلوتی از **برزن**، دو خروس را دیدم که بال و پَر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند...»

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز **متداول** نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و **محاورة** عادی و روزمره خود نیز آن‌ها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.

⑤ انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود: «یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به **صدمتی** که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». **لاجرم** سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس **غالب**، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان برحریف **مغلوب** که تسلیم اختیار کرده، **مخذول** و نالان **استرحام** می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

⑥ دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با **دشنه‌ای** که در جیب داشتیم، از رنج و **عذاب** برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و **به‌سزای** عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز **بسمل** کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان **هلیمی** ساختم بس چرب و نرم.

⑦ «مخور **طعمه** جز **خسروانی خورش** که جان یابدت زان خورش، پرورش»

به دلِ راحت نشستیم و شکمی سیر نوشِ جان کردم:

⑧ «دمی آب خوردن پس از **بدسگال** به از عمرِ هفتاد و هشتاد سال»
میرزا مسیح خان با چهرهٔ گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در **دواتِ** چرک گرفتهٔ شیشه‌ای، فروبرد و از پشتِ عینکِ زنگاری، نوکِ قلم را ورانداز کرد و با دو انگشتِ بلند و استخوانی خود **کُرک** و پشمِ سرِ قلم را با **وقار** و **طمأنینه** تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمرهٔ بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابداً هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه **الزامی** دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرتِ چه کسانی بشود؟ و از همهٔ اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قولِ امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

⑨ عرض کردم: حرام از یک کفِ دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لایِ کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگردِ ممتازی بود و از همهٔ درس‌های حفظی بیست می‌گرفت؛ مگر در ریاضی که «**کمیتش** لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند **تصدیق‌نامه** دورهٔ ابتدایی را بگیرد.

⑩ من خانوادهٔ خسرو را می‌شناختم. آن‌ها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی‌مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوهٔ پسری‌اش را از جان و دل دوست می‌داشت. دلخوشی و دلگرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی باخدا، نمازخوان، مقدّس. با قربان و صدقه خسرو را



- هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.
- ۱۱) دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود. معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت؛ اما به قول نظامی «خشت می‌زد». زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان.» خسرو هم می‌خواند...
- ۱۲) خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود... یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوانِ دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!» میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند:
- «اشتر به شعرِ عرب در حالت است و طَرَب
گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری»
- ۱۳) مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.
- ۱۴) یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!
- ۱۵) زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم.

- ①۶ خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوت داره!»
- ①۷ خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرباجات».
- معلوم شد مادر بزرگش مربا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود...
- ①۸ خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مربای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که **رهاوردی** باب دندان نصیبش شده بود، با خوش‌رویی و در عین **حجب** و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرومی‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که «شکر نعمت، نعمت افزون کند.»
- ①۹ گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی **فیاض** در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که در آن **اوان** دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود... خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلال نکند که **مطربی** و مسخرگی پیشه‌سازی که «همه»

قبیله من عالمانِ دین بودند». خسرو هم با آنکه **خودرُو** و خودسر بود، اندرزِ مادر بزرگِ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پیِ موسیقی نرفت. **۲۰** خسرو در ورزش هم استعدادی **شگرف** داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس های هشتم و نهم (مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می گرفت و همه را زمین می زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

۲۱ من دیگر او را نمی دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می شناختند و می ستودند و **تکریمش** می کردند؛ ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و **عنودان** بدگهر» وی را به می و معشوق و **لهو و لعب** کشیدند (این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت) به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به **منجلاب** فساد کشید. «فی الجمله نماند از **معاصی منکری** که نکرد و **مُسکری** که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

۲۲) روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی‌مهتری بسیار نگاهم کرد. از چهره **تکیده‌اش** بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پر فروغش چون چشمه‌ای خشک شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟!

۲۳) از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه درمی‌آمد، با زهرخندی گفت: داد نزن؛ «من گوش **استماع** ندارم، **لِمن تَقول**». فهمیدم گرهم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمه ذوق و **قریحه** و استعداد ادبی او خشک نشده بود و **می‌تراوید**. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. ۲۴) آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی‌دانم کجاست.»

۲۵) گفتم: «خانه‌ات کجاست؟»

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

۲۶) «کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

قضا همی‌بردش تا به سوی دانه و دام»

۲۷) و بدون خدا حافظی، راه خود گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر **پلاسی مُندرس**، بی‌سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

عبدالحسین وجدانی

تاریخ ادبیات جامع فارسی دهم

داستان‌های صاحب‌دلان	چشمه	الهی‌نامه	درس اول	فصل ۱ - ادبیات تعلیمی
عطار نیشابوری	نیمایوشیخ (علی‌اسفندیاری)	محمدی‌اشتهاردی	درس دوم	
داستان خسرو	قابوس‌نامه			
عبدالحسین وجدانی	عنصر المعالی کیکاووس			
گلستان	سفرنامه		درس سوم	فصل ۲ - ادبیات سفر و زندگی
سعدی	ناصر خسرو			
ارزیابی شتاب‌زده	اتاق‌آبی		درس پنجم	
جلال‌آل‌احمد	سهراب سپهری			
اسرار التوحید	غزل مهر و وفا		درس ششم	فصل ۳ - ادبیات غنایی
محمد بن منور	حافظ			
کلیات اشعار، غزلیات	تفسیر سوره یوسف		درس هفتم	
سعدی	احمد بن محمد بن زید طوسی			

سیاست نامه	پیوند زیتون بر شاخه ترنج	درس هشتم	فصل ۴ - ادبیات پایداری
خواجه نظام الملک توسی	سیدعلی موسوی گرماوردی		
باز این چه شورش است	غزّش شیران	درس نهم	
محتشم کاشانی	سیف فرغانی		

اسرار التّوحید	دریادلان صف شکن	درس دهم	فصل ۵ - ادبیات انقلاب اسلامی
محمد بن منور	مرتضی آوینی		
من زنده‌ام	خاک آزادگان	درس یازدهم	
معصومه آباد	سپیده کاشانی (سرور اعظم باکوچی)		

گلستان	شاهنامه، داستان رستم و اشکبوس	درس دوازدهم	فصل ۶ - ادبیات حماسی
سعدی	فردوسی		
دلیران و مردان ایران زمین	شاهنامه، داستان سهراب و گردآفرید	درس سیزدهم	
محمودشاهرخی (جذبّه)	فردوسی		

فارسی دهم

		درس چهاردهم	فصل ۷ - ادبیات داستانی
اخلاق محسنی	مثنوی معنوی، دفتر اول		
حسین واعظ کاشفی	مولوی		
		درس شانزدهم	
لطایف الطّوایف	داستان‌های دل‌انگیز ادب فارسی		
فخرالدین علی صفی	زهرا کیا (خانلری)		
<hr/>			
		درس هفدهم	فصل ۸ - ادبیات جهان
مزار شاعر	سمفونی پنجم جنوب		
فرانسوا کوپه	نزار قبّانی (۱۹۲۳-۱۹۹۸ م)		
		درس هجدهم	
بینوایان	مآئده‌های زمینی و مآئده‌های تازه		
ویکتور هوگو	آندره ژید		

واژه‌نامه الفبایی

واژه‌نامه الفبایی

الف

ابلیس: شیطان	آبخور: محل آب خوردن
اتکا: تکیه کردن بر، اعتماد کردن	آبنوس*: درختی با چوب سیاه
بر، نقطه اتکا: تکیه‌گاه	و سخت که سنگین و گرانبهاست
اجابت کردن*: پذیرفتن، قبول	آخره*: چنبره گردن، قوس
کردن، پاسخ دادن	زیرگردن
اجل: مرگ	آرمان*: آرزو، عقیده
احسنت: آفرین	آرمیدن: خوابیدن
أخت شدن: عادت کردن	آستر: پارچه زیر لباس
ادا کردن: پرداختن	آشوب: فتنه، هیاهو
الماس: در این جا فولاد	آفت: بلا
ادیب*: با فرهنگ، دانشمند،	آنچ: مخفف آنچه
بسیاردان	آن زمان: فوراً
ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه	آوازه: شدت
سخن گفتن یا شعر سرودن	آورد*: جنگ، نبرد، کارزار
ارمغان: هدیه، سوغات	آوردگاه: میدان جنگ
اروندروود: رودخانه مرزی ایران	آویختن: گرفتار شدن
و عراق که به خلیج فارس وارد	آهنگ: حمله، معنی قصد هم
می‌شود.	می‌دهد.
از آن: به آن دلیل	ابدال*: مردان کامل
از جای نشوند: خشمگین نشوند	ابله: نادان
ازدحام: شلوغی	

از در: سزاوار	اشباه* : ج شبه، ماندها، همانندان
از قضا: اتفاقاً	اشتیاق: آرزومندی، رغبت بسیار
استدعا* : درخواست کردن، خواهش کردن، فراخواندن	اشرف مخلوقات* : آدمی، انسان
استرحام* : رحم خواستن، طلب رحم کردن	اشرف* : شریف‌تر، گران‌مایه‌تر، افراشته‌تر
استماع: شنیدن، گوش دادن	اصطلاح: واژه‌ای که هر جمعی در صنف و گروه خود برای چیزی وضع کنند.
أسرا* : ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان	اضطراب: آشفتگی، پریشانی، تشویش، نگرانی
اسرار: جمع سر، رازها	اضطراری: الزامی
اسرارآمیز: رازآمیز	اعرابی: عرب
اسطوره* : سخنان یا اشخاص یا آثاری که مربوط به موجودات و رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.	اعظم* : بزرگ‌تر، بزرگوارتر
اسلیمی* : شکل تغییریافته اسلامی، طرحهایی شبیه به عناصر طبیعت با پیچ و خمهای زیاد	اعماق: ج عمق، ژرف‌ها، ته‌ها
اسوه* : پیشوا، سرمشق، نمونه‌پیروی	افتاده: فروتن
اشباح* : ج شبح، سایه‌ها، کالبدها، سیاهی‌هایی که از دور دیده می‌شود.	افسر* : تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی
	افسرده: خاموش، از بین رفته، به معنای پریشان و ناراحت هم به کار می‌رود.
	افسون* : سحر، جادو
	افلاک* : ج فلک، آسمان‌ها
	اکرام* : بزرگ داشتن، احترام کردن، بخشش داشتن

بارگی* : اسب، «باره» هم همین
معنی را دارد.

باره* : دژ، قلعه، حصار معنی
اسب هم می‌دهد.

باری* : به هر حال، القصه،
خلاصه

باری تعالی* : خداوند بزرگ

باز شدیم: رفتیم

باز کردن موی سر: تراشیدن
موی سر

بازگرفت: پذیرفت

باشد که: امید است که

بتّه: مخفف بوته

بحران* : آشفتگی، وضع غیرعادی

بدان: به آن علت

بدایت: آغاز

بدحالی: وضع و حال بد

بدر: نام چاهی بین مکه و مدینه،

نام نخستین جنگ پیغمبر با

کفار در بدر

بدسگال* : بداندیش، بدخواه

بر: کنار، به معنای پهلو و سینه

هم به کار می‌رود.

الزام* : ضرورت

اناء: ظرف

انبان* : کیسه‌ای از پوست

دباغی شده گوسفند

انجمن: گروه

اندر آمدن: وارد شدن

اندیشه: ترس

انس: هم‌نشینی

انعام: نعمت دادن

انفجار: در این جا ترکیدن

اوان* : هنگام، زمان

اهرام: جمع هرم

اهل: صالح

اهله: اهل خداشناسی

اهلیت* : لیاقت

ایچ: هیچ

ایمن: در امان، محفوظ

ب

بادپا* : تیزرو، شتابنده

باده: شراب

بارگاه* : سراپرده جلال و شکوه

الهی، دربار و کاخ شاهان، جایی

که شاهان دیگر به حضور پذیرند.